

آموزشگاه

www.ketab.ir



آموزه‌های آمار مبتدیان علامه کرباسچیان برای آموزگاران
جلد نخست

www.kotab.ir





سرفشانه: کرباسچیان، علی اصغر، ۱۲۹۳-۱۳۸۲
عنوان و نام پدیدآور: به آموزگاران-۱: سخنرانی های علامه کرباسچیان برای آموزگاران
ویراستار سید محمد حسین میوه خرایس.

مشخصات نشر: تهران: مرکز تدوین و نشر آثار علامه کرباسچیان، ۱۳۸۳ -
موضوعات: تعلیم و تربیت، ج ۱۴/۵۰، ۲۷۵×۲۷۵، س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۲-۲۲۲-۲

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۲-۲۲۲-۲

یادداشت: کتاب حاصل از سخنرانی های علمی با عنوان:

'در مکتب استاد: سخنرانی های علامه کرباسچیان برای معلمان' منتشر شده است.

موضوع: کرباسچیان، علی اصغر، ۱۳۸۳ - دیگماه درباره اسلام و آموزش و پرورش

موضوع: Karbaschiyan, Ali Asghar. Views on Islamic education

موضوع: شاگردان -- اخلاق -- جنبه های مذهبی

Student ethics -- Religious aspects -- Islam

فئاسه افزوده: مرکز نشر آثار علامه کرباسچیان

شماره کتابشناسی ملی: ۹۶۳۷۷۸۵

www.ketab.ir

به آموزگاران ۱

آموزه‌های اخلاقی استاد علامه کرباسچیان برای آموزگاران

انتشارات علامه کرباسچیان

ویراستار: جدید، چاپ نخست: ۱۴۰۲ ش. ۵۰۰ نسخه

ویراستار: مسعود میرفخرایی

طراح جلد: صادی

صفحه‌آرا: سعید قبادی

چاپ و صحافی: افست

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۳۰-۲۶-۲

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۳۰-۲۵-۵

www.ketab.ir
allameh.ir

حق شرعی و قانونی هر نوع چاپ و تکثیر فقط برای
انتشارات علامه کرباسچیان محفوظ است.
تهران، خیابان شریعتی، خیابان یخچال،
خیابان وارسته شماره ۲. ۲۲۶۴۳۹۲۸



مرکز پژوهش‌های علامه کرباسچیان

◆◆◆ فهرست مطالب ◆◆◆

۷◆◆◆ درباره‌ی استاد علامه علی اصغر کریماسچیان
۱۳◆◆◆ درباره‌ی مؤسسه
۱۵◆◆◆ درباره‌ی کتاب
۱۷۱. معلمی؛ راه نجات جامعه
۳۷۲. خودسازی؛ شرط معلمی
۵۵ملاک کیفیت است نه کمیت
۷۷۳. علم شغل نیست
۹۵۵. علم را بگویند!
۱۱۷۶. خودشناسی؛ وظیفه‌ی معلمی
۱۳۱۷. آرامش جویی (۱)
۱۵۳۸. آرامش جویی (۲)
۱۷۷۹. دنیا، پلی به آخرت
۱۷۷۱۰. تعهد و مسئولیت معلمی
۲۱۷۱۱. علم واقعی؛ قیمت خود را شناختن
۲۳۹۱۲. اهمیت آموختن حق الناس
۲۵۳۱۳. آموزه‌هایی از سوره‌ی حمد
۲۷۹۱۴. انحدار علمی و معنوی
۳۰۹۱۵. بایدها و نبایدها در تربیت

◆◆◆ منابع روایات ۳۲۹



درباره استاد علامه علی اصغر کرباسچیان

پدربزرگش از تاجران محترم و متدین پارچه بود و در بازار تهران حجره کرباس فروشی داشت. به همین خاطر هم بود که نام خانوادگی شان را گذاشته بودند «کرباسچیان». مهر پدرش به حضرت سیدالشهدا علیه السلام و فرزند شیرخوار آن امام نیز با «علی اصغر» را برایش انتخاب کنند. آقا علی اصغر در سال ۱۲۹۳ پا به دنیا گذاشت. سال‌های نوزادی و نوپایی که گذشت، نوبت رسید به مدرسه رفتن این نوزاده نوباوه، اما آن وقت‌ها خانواده‌های مذهبی به این جور مدارس روی خودشان نمی‌دادند و نامش را گذاشته بودند «مدرسه بی‌دینی»، «مدرسه بهاییگری!» برای همین هم بود که آقا علی اصغر را فرستادند به مکتب.

نُه‌ده‌ساله بود که می‌رفت سر کوچه‌شان در محله بازار آهنگرها و مسجد کوچکی را که آنجا ساخته بودند، جارو می‌زد و نظافت می‌کرد. بعد هم همان جا می‌ایستاد به نماز. اما این طور نبود که تنها به فکر خود باشد؛ غم هم سن و سالانش را نیز می‌خورد و دل‌نگران‌شان بود. می‌گفت: «در همان کودکی، روحیه‌ای در من به وجود آمد که باید با بچه‌ها قاتی شوم و آن‌ها را به راه بیاورم. لذا آن‌ها را از کوچه جمع می‌کردم و می‌بردم منزل و نماز یادشان می‌دادم... جایزه هم به آن‌ها می‌دادم.»

پدر و مادرش کم‌کم مشتاق شدند که فرزندشان در سیلک اهل علم درآید و منبری شود. برای همین هم بود که آقا علی اصغر در پانزده سالگی به مدرسه مروی رفت و تحصیل علوم دینی را در آنجا آغاز کرد. سال‌های نخست طلبگی به خواندن دروس مقدمات و سطح نزد اساتید مطرح آن زمان گذشت و طلبه جوان در این مدت، از محضر بزرگانی چون شیخ آقابزرگ ساوجی و علامه شعرانی بهره‌ها برد. اما آن‌که بیش از همه بر دغدغه مندی و شکل‌گیری شخصیت آقا علی اصغر اثر گذاشت سیدی بود از اهالی معنا، روحانی درمندی که علی‌رغم استعدادش در تحصیل و شاگردی‌اش نزد مرحوم حائری یزدی، درس را وانهاد و دست جوانان کوچک و خیابان را گرفته بود: مرحوم آقا سید رضا دربندی. همراهی آقا علی اصغر با سید دربندی تا سال‌ها ادامه داشت و طلبه جوان خود به چشم می‌دید که سید چگونه از نوجوانان و جوانان دست‌گیری می‌کند و تا چه اندازه بی‌تکلف هم‌نشینشان می‌شود. سال‌ها از پی هم گذشت تا اینکه بزرگ مرجع عصر، حضرت آیت‌الله بروجردی برای معالجه به تهران آمد. آقا علی اصغر هم خود را به بیمارستان رساند و به عیادت آن یگانه دوران رفت. سید دربندی این دیدار و آرزوی بهره‌مندی بیشتر و بهتر از محضر سید بروجردی، او را به فکر عزیمت به قم انداخت. به این ترتیب، پس از چندی، شیخ علی اصغر که صاحب همسر و یک فرزند شده بود، رهسپار قم شد. این سفر پربرکت نزدیک به یازده سال به طول انجامید و در این مدت، شیخ در کنار شرکت در درس آیت‌الله بروجردی، خود نیز به‌طور خصوصی و گاه عمومی به تدریس پرداخت.

حضور تابستانه شیخ در تهران و اقامتش در باغ نوی ونک فرصت دیدار با نوجوانان را برای او فراهم می‌ساخت. در همین دیدارها، با آن تیزبینی خاص خود، دریافت که نوجوانان و جوانان و حتی بزرگ‌ترهایشان در خواندن و فهم بسیاری از متون دینی با موانعی روبه‌رو هستند. متن

پیشچیده و دشواریاب جامع الفروع، رساله عملیه آیت الله بروجردی، شاید چشمگیرترین مثال در این میان بود. شیخ که به پیروی از استادش، مرحوم دربندی، پیوسته در پی رفع موانع دین داری جوانان بود، این بار دست به کار شد و پس از بازگشت به قم، با تعطیلی دروسش، شروع کرد به ساده سازی و روان نویسی رساله، کاری که دو سال به طول انجامید. او در این مدت، متن را به افراد گوناگونی از شاگردان و آشنایانش نشان می داد و از آنان بازخورد می گرفت و این بازخوردها در ویرایش متن اثر می داد. در نهایت، متن رساله به تأیید آیت الله بروجردی رسید و شیخ، خود، نام توضیح المسائل را بر آن نهاد، اما نام خود را بر آن ننوشت. پس از مدتی، کتاب با استقبالی چشمگیر مواجه شد و از آن پس، همه مراجع فتاوی فقهی خود را در قالب همان رساله انتشار دادند. آیت الله بروجردی نیز از شیخ تقدیر کرد.

به این ترتیب، یکی از سازهای بسیار مهم جامعه متدینان، یعنی آشنایی با تکالیف شرعی، بر طرف شد. اما شیخ علی اصغر که جامعیت علمی اش او را به «علما» منقبت ساخته بود، اهل توقف نبود. ذهن جویا و جوّالش پیوسته در پی کشف حقایقها، به این سو و آن سو سرک می کشید. برای همین هم بود که می گفت: «بعد از چاپ رساله، با خودم گفتم که خب، رساله هست، اما رساله خوان چه؟ پس درد دوانشد.» افزون بر این، آنچه از زبان استاد خود، آیت الله بروجردی در باب اهمیت تربیت و انسان سازی شنیده بود این دردمندی و دواجویی را شدت بخشید، شنیده هایی که شاید مهم ترینشان گفتاری بود از پیامبر خدا ﷺ خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام، هنگام بدرقه آن حضرت به سوی یمن:

«لَا يَهْدِي اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرَ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»؛

اینکه خدای متعال کسی را به واسطه تو هدایت کند، قطعاً برایت از دنیا و هرچه در آن است بهتر است.

بعدها می‌گفت: «برخورد با این روایت سرنوشت مرا عوض کرد» و حق این است که نه تنها سرنوشت او، که سرنوشت بسیاری دیگر را نیز دگرگون کرد. به هرروی، علامه علی اصغر کرباسچیان این بار با هدفی دیگر، قم را به مقصد تهران ترک کرد. تصمیمش را گرفته بود؛ می‌خواست مدرسه راه بیندازد. او آیندهٔ مسلمانان را در گرو تربیت نسلی از دانشمندان متدین در رشته‌های گوناگون علمی می‌دید. به این ترتیب، کسی که به گواه بسیاری از فضلا، می‌رفت که به مجتهدی طراز اول بدل شود و حتی در آینده‌ای نه چندان دور، به مسند مرجعیت تکیه زند، یک باره ورق را برگرداند و در پی درانداختن طرحی نو، رهسپار زادگاه خود، تهران شد.

اما راه‌اندازی مدرسه به این سادگی هم نبود و علامه این را خوب می‌دانست. نخستین گام تهیهٔ محلی برای تأسیس بود و او خود چنین امکانی نداشت. برای همین، در این راه از کمک چهار نفر از خیرین بازار تهران بهره برد و پس از آن به پنهان‌بانی واعظ شهیر آن سال‌ها، مرحوم حاج هادی حسامی، معروف به حاج مقدس، توانست دیدگاه منفی خانواده‌های متدین به مدارس جدید را تا حدی تعدیل دهد. گام بعد یافتن مدیری برای معرفی به آموزش و پرورش بود. برخورد اتفاقی او به پارسامردی از اهالی تعلیم و تربیت این گره را نیز گشود: استاد رضا روزه‌به.

تلاقی این دو انسان بزرگ را شاید بتوان آغاز فصلی نو در آموزش و پرورش ایران زمین و مبدئی برای پرورش نسل‌هایی از متخصصان متدین دانست. به هرروی، با همکاری علامه و روزه‌به، دبیرستان «علوی» در سال ۱۳۳۵ پا گرفت و شروع به بالیدن کرد، هرچند هفده سال بعد، روزه‌به آسمانی شد.

با تأسیس علوی، آن طلبهٔ سال‌های دور، و علامهٔ بعدها، صبح‌های زود از ده ونک عازم دبیرستان می‌شد تا به جای مستخدمی که مدرسه نداشت، دستشویی‌ها، حیاط و کلاس‌ها را نظافت کند. سپس، در دفتر

مدیریت، به امور جاری مدرسه می‌رسید و سرآخر هم راهی بازار می‌شد تا برای تهیه این وسیله و تدارک آن هزینه، از بازاریان متدین کمک بگیرید.

معتقد بود در راه «انسان‌سازی» همه‌کاری باید کرد و خود چنین می‌کرد. در این مسیر همتی بلند و پشتکاری عجیب داشت. در تعلیم دانش‌آموزان به کمتر از بهترین رضایت نمی‌داد و می‌کوشید ارزنده‌ترین امکانات و زبده‌ترین معلمان را در دسترس دانش‌آموزانی مستعد قرار دهد تا دانش‌آموختگانی برجسته و وارسته پیورود. با این همه، ورد زبانش این بود که «مطلب این‌ها نیست» و این‌ها همه را برای تربیت دینی در مکتب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیهم السلام می‌خواست. خود نیز در این میدان نقش آفرینی می‌کرد و می‌کوشید دل و جان دانش‌آموزانش را با آموزه‌های ناب دینی و اخلاق صفا و جلا بدهد.

برای کلاس اخلاق خود طرح رسمی منسجم در ذهن داشت و در آن، به مباحث کاربردی توجهی ویژه نشان داد. می‌کوشید با تمرکز بر چند آموزه محدود اما بنیادین، و تکرار چندباره آنها، شاگردانی خودساخته بار آورد؛ از «بقای روح» و معادباوری می‌گفت و دانش‌آموزان را متوجه «پرظرفیتی روح» می‌ساخت. معتقد بود بسیاری از مشکلات فردی و اجتماعی با «بیرون آمدن از خود» و «خودی‌نداشتن» حل می‌شود و این صرفاً اعتقادش نبود؛ عملش نیز گواه همین باور بود. دراصل، میان باور و عملش فاصله‌ای نبود. از دانش‌آموزانش نیز می‌خواست که پس از رسیدن به درجات بالای علمی «منشأ اثر» باشند و به خدمت جامعه درآیند.

ازسویی با آینده‌نگری تمام، دست به برنامه‌ریزی‌های اصولی و بلندمدت می‌زد و ازسویی چنان اهل تسلیم و رضا بود که اگر هیچ‌یک از خواسته‌هایش تحقق نمی‌یافت، خم به ابرو نمی‌آورد. با همین روحیه بود که توانست مزاحمت‌های ساواک و برخی تنگ‌نظری‌ها را تاب بیاورد.

قائل به «تمرکز قوا» بود و خود بر سر کار مدرسه، صد دله ای یک دله بود. همچنان که نقشه های کلان می کشید، از مسائل به ظاهر کوچک غافل نمی شد: برای فلان دانش آموخته تازه داماد که سرباز شده و دستش تنگ بود کمک می فرستاد و از آموزگاری که در آستانه فرزنددار شدن بود دست گیری می کرد. این ها همه در حالی بود که خود در خانه ای بسیار ساده در ده ونک می زیست.

سال ها از پی هم گذشت و علامه در کنار پرورش نسل هایی از دانش آموختگان، توانست آموزگارانی توانمند و مدیرانی توانا نیز تربیت کند. به این ترتیب، چنان که علامه خود می گفت، با «تصاعد هندسی»، هزاران نفر در مدارس علوی و نیکان (دیگر مدرسه ای که استاد خود در سال ۱۳۴۷ بنیان نهاد) و نیز سایر مدارس مشابه با آموزه های دینی و علمی آشنایی یافتند. به نحوی و در مقامی اثربخش شدند؛ از چهره های برتر علمی در مجامع دانشگاهی ایران و جهان گرفته تا وزیران و مدیرانی پاک دست و توانمند در سیمت های گوناگون.

تقدیر چنین بود که این بزرگ مرد وادی تربیت و تعلیم، در واپسین سال های عمر، به سرطان مبتلا شود. با این همه، او که استاد ممتاز مدیریت زمان بود، پس از عمل جراحی، کماکان همچون ساعت مشغول به کار ماند و از راهنمایی مدیران و انتقال تجارب خود به آنان بازماند، تا اینکه در نهایت بیماری شدت گرفت و سرانجام در ۸ مردادماه ۱۳۸۲ استاد علامه علی اصغر کرباسچیان، به تعبیر خود، راهی «یک سفر الهی عالی و شیرین» شد و کالبد زمینی اش در کنار یار دیرین خود، مرحوم روزبه در قم آرام گرفت.

درباره کتاب

علامه کرباسچیان بارها این نکته را به اطرافیان گوشزد می‌کرد که «تا معلم خوب نداشته باشیم، نمی‌توانیم مدرسه‌ای خوب و اثربخش فراهم سازیم» و این تمثیل را به کار می‌برد که «بیمارستان مجهز و زیبا اگر فاقد پزشک متخصص باشد، ساختمانی بی‌فایده بیش نیست». از این جهت، همواره بر رشد مربیان و دست‌اندرکاران مدارس و کارآمد ساختن معلمان از نظر علمی و اخلاقی تأکید داشت.

نمونه بارز این توجه و اهتمام علامه جلساتی بود که در آن برای معلمان و مربیان، مسائل تربیتی و تربیتی را مطرح می‌کرد و درباره مسائل جاری مدرسه با آنان به مشورت پرداخت. این تلاش‌ها به نوبه خود نوعی تربیت معلم به حساب می‌آمد. هدف ایشان بر کارآمدی آموزگاران و مربیان به حدی بود که تنها به جلسات عمومی بسنده نمی‌کرد و متناسب با نیاز هریک، با آنان به گفت‌وگوهای خصوصی می‌نشست.

از علامه بیش از هفتاد گفتار در جمع آموزگاران به یادگار مانده است که در چهار جلد به معلمان و مربیان گرامی تقدیم می‌گردد. امید است که این مجموعه، چراغ راه فعالان تعلیم و تربیت باشد. از آنجا که بیشتر سخنرانی‌های استاد شامل چند موضوع اخلاقی و تربیتی است، در هر گفتار یکی از موضوعات برجسته برای عنوان انتخاب شده است.

مؤسسه فرهنگی علامه کرباسچیان